

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE2150



مجله فروشش در نتیجه حاجب الدوله هرکس بخواند
از آنجا طلب کند شماره ۱۳۱۹

بسم الله الرحمن الرحيم

اندر زکویان محافل انس و نصیحت پردازان مجالس قدس زبانا
 جده سرائی را بکثر شکر پروردگاری شیرین و لسان سانس گذار
 بالوان تجید و اداری زکین می نمایند که پارسایان پیشین ملکوتی
 و صومعه نشینان دیرین جبروتی در ادای پذیرائی نمودنش
 و در ادای پیدایش جودش فائز و درود نامعه دود و تحیت
 محو و در برناج الهی آفرینش و اعطای منیش و برآل و اصحاب
 اوباد و بعد چنین گوید کترین عبد الحمید بن جناب مستطاب صد
 المتانین معتمد السلطان حاجی مسیز عبد الباقی اعتقاد الاله

وامم عسره و غیره که این ساله است مثل برضایح و آداب
 حکایات و امثال بعضی از آنها را از کتب مقدّماتی انگلیسی و فرانسه
 اینست و غیره منتخب نموده و متبسیا ختم امید آنکه اطفال را مسود
 و سایرین را بهوشمند نماید —

از بدی کردن یا اخذ اخضبتناک خواهد شد —

خیلی آسان است تعبیر این مطلب زیرا که اگر طفلی برخلاف ربی
 والدین خود رفتار نماید لابد والدین از او برخیده و تنبیهی او را خواهند
 نمود ولی برخلاف اگر طفل مطیع والدین خود باشد با هم خوشان
 خوشحال و مسرور خواهند بود و هم والدین نسبت ایشان —

پس چون بی نفع ایشان نسبت بخدای واحد چون مسرورند
 اگر مطیع او و پیروی عال پسندیده که گذارده است باشند و خیلی
 با نفعات و رحیم بر آنها خواهد بود ولی بعکس اگر مطیع نباشند و اخضبتناک

شده و سرزدان خود را در عذاب ابدی خواهد افتاد —

(۲) از حسه فرمای بد بپر سیرید —

چنانکه دیده میشود خیلی شایع است در این ممالک که بچه مادر باری
و غیره یا راستی یا درونی غش بکند و داده و بسته گناه محسوب
و حال آنکه خیلی گناه بزرگی است ولی تقصیر این طور گناه از بزرگتر
آن اطفال است که منع کنند خود طفل گمان میکند تعارف است
که باید بطفل دیگری که میرسد بگوید و خودش قیامت و مصیبت اینرا
و نیز مصیبت بزرگی است قسم خوردن باسم خدای تعالی یا بسیار
و بزرگان غیر قانون شرح یا اسم آنها را بخودی زبان آورد
بلکه زیادتر است گناه این قسم تا اولی و حال آنکه مردم این چیزها
جز گناه محسوب نیندازند ولی غافل اند از اینکه همین چیزهایی که نظر
ایشان خیلی خفنی میباشد بطلبهای کثیف و مشتبهای منتهی و این

(۳) محترم بدارید والدین خود را —

دوست و محترم بدارید والدین خود را چون آنها خیلی شمار دوست
داشتند و شمار را توجه و نگاهداری کرده اند از آن روزی که متولد
شدید تا حال و بعوض آن توجه و محبتی که در حق شما کشیده اند اکنون
شما باید طایفه بنسب و قبیله والدین شمار الگت و نگاهداری کرده اند
که کوچک بوده اید و حسن خوردن و خوییدن و گریه کردن کار دیگر
نیست و تکیه بنسب پس باید آنچه میسر نماید اطاعت نمود و سر مو
خلاف ننمایید زیرا اگر آنها از شما برنجند خداوند تعالی از شما خواهد
رنجید و اگر آنها را از شما خوش آید خداوند در آستانه خود خواهد آید —

(۴) تا ممکن است خوبی بنمایید —

ما باید حتی المقدور نیکی بنسیم تمام مردمان استم از اینکه مثل ما بگویند یا
و غیره و غیره باشند در صورتی که قادر نیکی و کمک کنیم پس اگر که کنیم

مردمان پست تر از خود را آغذائی که با قدرت کمک کردن ادا
 بودند چون دید که دستگیری بر سایرین نمیکشیم لابدال و انتظار از ما
 سایرین خواهد داد روزی شود که ما پست و محتاج بآن مردمانی باشیم که
 خوار و خستیر میگردیم دست شکستگان برای صاحب دست
 فریاد خنکان پسر ای آنکه میتوانی خیلی باید دوست بداریم
 عیادت کردن مریض را چون مریض خیلی مسرور خواهد شد و قتی
 که می بیند کسی بعبادتش آمده است یا رحم کردن به بیم میوه
 که دستش از مال دنیا نباشد ولی نیز لازم است که شخص بشناسد
 آن کسی را که با او دستگیری کند که مستحق است یا نه چون چندی است
 که دستگیری کردن بعضی از مردم خطاست اقبل مردمان تنبل و بگردد
 که بر دوزی پنج یا شش شاهی گفتمانوده از کارهای دنیوی و اخروی
 و پیروی هیچکار و کسی را نمیکشند بلکه کم زیاده ضرر ملت و

ملکت خواهند رسانید —

مثلی است مشهور هر کس کار نکند خوراک هم نخواهد دستگیری

باین اشخاص علاوه بر اینکه صواب نیست جزرگناه محبوب است

(۵) حرف بزرگتره ان خود را بشنوید —

خیلی اوقات اتفاق می افتد که طغیان شعور عقل خود را از زیر

بیشتر دانسته و پیروی خیال خود را نموده و بر حمت می افتند پس

لازم است که همیشه حرف بزرگتران را شنیده تا تمام کارها منظم و صحیح باشد

مشهور است آنچه کسی لب کاسه شیرین نشسته بود و گاه نگاه در آن گاه

نموده و گاه میگرد که لب دریای بزرگی نشسته است و در خفاش صد

مینود و کار شجاعانه خود را با نهنانشان میدارد پس مادرش پیش روی

آمده و گفت که مفتت باش که در آن دریای غرق گشته خواهی ماند

آنکه حرف مرا شنیده کنار بیایی چون جوانی و تحسبه نکرد بلکه

افتادی فردی از ترک تو مادر پیرت نگین خواهد شد کس که چک فرمای
 کرد که من شنیده بودم که مردمان پیر تر سو هستند ولی ندیده
 بودم خداوند اگر آفت در مردمان پیر تر سو هستند مرا به چو
 پیر کن باز دوباره از آنجائی که مادریتواند طفل خود را در خطر ببرد
 باو گفت کنی را می که ضرر خواهی دید بخیر حسن نیت بلکه اوقات
 قش شده و بطور غصه و ربا در خود گفت که واقعا مثل بچه گان
 هنوز این حرف تمام نشده بود که پایش لغزیده و در کاسه شیر غوطه
 شد بعد از افتادن هر چه زحمت کشید که بیرون بیاید توانست با آخر
 بر نفسوان خود ستایشها خوشتن با خود بخورد و رسوا کنند
 خیلی از کارها هست که طفلان چون این کس از بزرگتران نشنیده
 و خود را به هلاکت می اندازند از قبیل بازیهای بدی که شایع است
 میان اطفال چون باد باوک بازی که خیلی از اطفال با وجود نسی والدین

بسیار بازی از پشت بام پرت شده و میخیزد

(۵) پیش بینی آخرت را بکنید —

شهر است تنگ بکنید یو بخیزد پستان را وقتی که آفتاب بپشت
مقصود از این عبارت این است که هیچ وقتی شخص نباید غفلت کرد
چیزهای آینده را فراموش نماید وقتی باید فکر جمع کردن موقوفات
که زمینها را بفروخته و موقع گذشته باشد پس اگر خیلی مشغول
کار دنیوی داشته باشید که تبه فراق آخرت را نتوانید خیلی آنگه
خواهید خورد که خواهند سوال کرد که چه شد که تمام روزهای عمر را
بکارهای دنیوی صرف نمودی و آنقدر خداوند خود را پست و
کمرخی نیم ساعت یا یک ساعت بجهت اوزاد اوقات خود کنار گذاشتی
پس آن زمان پس برزرا افکنده بخیل و دل و مقصد برگاه الهی خواهی
ایستاد و فسیل و کرد که اگر میدانستیم که در راه خدا کار کردن آنقدر

شرافت دارد تمام اوقات خود را بکار و بندگی او صرف میکردیم
 پس بهر سترگانه اطفال از کوچکی این نوع تعلیمات را بیابند که همیشه
 فکر از برای خدا کرده و هیچوقت او را فراموش ننمایند
 (۷) تجدد ارید ز بانستان را —

بسیار بد عادتی است که اغلب مردم بد گوئی و غیبت از سایرین
 میکنند بدترین کارها آن است که شخص از دیگران بگویند هر کس بگوئی
 از سایرین کند معلوم است که خودش است ظرت و دنی طبع خود
 و بدخواه است و علاوه بر این معلوم میشود که چقدر خودش معبود
 و بد آدمی است که عیب خود را گذارده و عیب جوئی سایرین را میکند
 و بدترین آداب این است که شخص همیشه ساکت نشسته تا لازم نباشد
 بگوید هر چه پیشنویا مسائل کرده میشود اگر جوابی لازم است بگوید
 هر کدام از ما را دو گوش و یک زبان داریم معنی دوشنیده و یک

جواب پدیسیم -

من بی تامل بخت ارم بگو گو اگر دیر کوئی چه عشم
کم آواز هرگز نه بینی بخل جوی شکست بهتر که یک توبه
و وقتی که شخص لازم شد که حرف بزند باید فکری و تامل کرده حرف
صحیح و مفید بزند مثل بعضی از مردم که خیلی سریع و جواب اندازی
تا سوال میکنند جوابی که هیچ مناسب سوال ندارد یا حرف
یا نفهمیده فوراً میزنند -

تامل گمان در خطا و صواب به از راز خوانان حاضر جواب
و باید موقت بود که بچوقت از زبان ما حرف بیرون نیاید زیرا
علامه و بهر اینکه خوش آیند مردمان نیست منصوب پروردگاریم
خواهیم شد - هر کس حرفی میزند که خودش مایل گفتن او
جوابی خواهد شنید که جوش آیندش نیست

(۸) زیرک و زرنگ باشید —

زیرکی دو قسم است یکی آنکه تقصیر یا چون نزدی است یعنی
 شخص بخودش نفع میرساند در صورتی که ضرر یا برین باشد و
 قسم دیگر آنکه کسی بخودش منفعت میرساند در صورتی که ضرر مردم
 نیست مثل این دو این است کاسبی سبب زمین می فروشد و خودش
 خیلی ارزان حسیله و ببرد مردم گران میدهد و یا بفقرا نیز مثل
 سایرین رفتار میکند یا کسی می آید بچشمه که کور است و خودش
 نمیفهمد برای او ضایع شده را راجع نموده بجهان قیمت خوب میافروشد
 و گمان میکند کور است نمی بیند برای او چه ضرر میکند یا
 زرنگی قسم اول است که شخص منفعت میکند در صورتی که ضرر مردم
 ولی قسم دوم این است مثلاً بوجه در شهر باری پختن است کسی
 میرود بوجه از صحرای میگذرد و بارش میفروشد پس این شخص

بخودش

بخودش منت میرساند چون بختیاری تفسیر یا خرج کرده است یا کجا
 بفته کنده است و با هیچ خرج نکرده است و شاه میفرمود
 این سپه شاهی مدخل اوست باین تیر منت میرساند چون
 همیشه بختیاری میخریدند و شاه میفتشان شد —

پس لازم است که زیر کت باشند ولی قسم دوم که بخی ضرر زین
 دکان نکنید که بلکه بان کسی که ضرر میرساند خودش
 نباشد ولی خدا افت است مثل آن است که بجای خود فرو
 باشید مشهور است که کلام خداست که در روز قیامت خواهد
 بؤمنین منم نمود که داخل بهشت شوید چون من بی خدا بودم
 خدایم دادید و بی با پس بودم با پس بر من پوشانید و بی
 مسکن بودم منزل دادید پس آنها خواهند عرض کرد که خداوند
 تو را بی با پس دیدیم که راحت دادیم مایه او بودی و مسکن

وادیم پس بآنها خواهد فرستد مگر بدانست تراز خود و
 چون این اعمال را بجا آوردید مثل این است که بمن رفتار نمود
 و نیز بغیر مومنین بعکس این کلمات را خواهد فرستد و غیره
 بنا بر این لازم است که رفتاری که بمردمان میکنیم همان رفتار
 بکنیم که بخداوند تبارک و تعالی باید کرد و گمان نکنیم که این
 کلمات و غنی بسند پس خوب است که این سبب رسینها
 بگردان و بغیر و شیم چون خودش غنی بسند که بد است یا خوب
 خدا خواهد دید مثل این است که این سبب بگردان و فرخنده باشد
 بر اطفال لازم است بیاموزند که زرنگ باشند ولی قسم و قسمی
 در کار مائی که بمردم ضرر رسد و خودشان نیند و بزرند
 (۹) از اشخاصی که باطن گرگ و بظاهر در لباس میش اند پیر می
 حکایت است که گفته گوشتی که نزدیکت پختی مشغول بچیدن گوشت

یکی از بزه‌هاست در پی از نگه دور افتاده و گرگ ضعیف ناتوانی را
 وید که در از کشیده است بزه از گرگ سؤال نمود که بجهت چه اینجا
 گرگ جواب داد که قدری علف خربسز و خرم میخوایم پیدا
 نموده بخورم زیرا هیچ چیز مطبوع تر از برای من غیر علف درزار
 خوردن از آب صاف جوی آسائیدن نیست بزه متعجب شده
 بوی گفت که عجب مردمان در دغلوئی اند آنها لی که شما تحت کشت
 خوردن را می‌دهند حال آنکه کمی علف شما را راضی خواهد کرد
 پس اگر چنین است تو نسیب با ما همراهی نمان تا تمام جسنم زخم‌ها
 و با هم زندگی کنیم چون بزه کول خورده مطمئن شد که گرگ گوشت
 نمیخورد و از او پروا نکرده و نزدیک او شد تا آنکه گرگ فرصت
 داد و او را چسبید و از غلبه اشخاص چون این گرگ با سایرین
 یک رنگ شده و براه بد هدایت نموده مال جان ایشان را گرفته و کشت

ابدی می اندازند

(۱۵) از کلیم خویش می بیرون
این کجایت را کاتب گوشش
آورده اند بوشی بوجلی مکتب و پر عیش
در از آنجانی که خود را شخص
بزرگی فرض می نمود خیال مسافرت و ساحت روی زمین بسوی
افتاد او حاضر برای سفر و عازم گشت بعد از چندین قدمی
از لایه اش ایستاده و نگاه با طرف نموده و از روی تعجب
که چه قدر عالم بزرگ است و چون قدری دور تر رفته بدو
موش کوچکی رسیده و گمان کرده که اینها کوههای بزرگند
و گفت این کوه البرز است و آن قله و ماوند پس اوست
و بعد از رفتن بساحل رسیده و مقدار زیادی از صدف را دید
باز در آن کشیده و از یادش متعجب شده و گمان کرده که اینها شتیای
جکی اند - منظر این شتیای فرضی او را زیاد تر مغرور و خود پست

از هنر او ابروی دیانت خود نهاده و هر زمان منیر باد میکرد
 که این عمل مرا کار شجاعانه میسنایند زیرا که پذیرم جوهر طوبی
 سختی و ذریت سالی گیت دفعه از لایه سنگ که چیت خود
 بیرون می آمد و حال آنکه من در این سن کلم تمام گوهرها
 در یابا و صحرائه را دیده ام دلی هنوز برگشته و مایل شد
 در آن صدف قرار فته تا بواسطه کشتی در روی آب مسافر
 نماید پس نزدیک شد و دریکی از آن صدفهای باز بست
 اتفاقاً صدف بعد از محله خود در ابست و موش را سخت
 نگاه داشته او هر چند کوشش و درخواست نمود تا خلاص
 شود قبول نشد و صدف اسی را نادان خود را سخت نگاه داشت
 تا آنکه بواسطه جبارت و نادانی جان خود را تسلیم نمود
 هر که ب از خود ستانی نبست رشته عمر خود را گسست

(۱۱) حرف راست بنمید —

در اسپنگونی عادی است که برای هر کس ممکن است که
خود را مجبور بزدن حرف راست ننوده و از حرف دروغ
لب بزند و تجربه شده است که دروغ گونی از ترس
در اسپنگونی از جرات است —

راستی چون سر باز می آید با شمشیر و سپر شمشیر جرات
و سپر اعتماد اوست و هر کس که میخواهد راستگو شود باید
این شمشیر و سپر را بکار ببرد —

پسری در کوچه با کلوله آتش مشغول بازی بود و اتفاقاً
کلوله از دست وی افتاده و بشیخه چخبره دو خانه خورد
و شکست چون بخته های دیگر تان حال را مشاهده نمود
بوی گفتند ز در و در می چکش خواهد فهمید که این شیخه را

کوشیده است

که شکسته است و بکن او گفت خیز من بخوابم چنین کاری را
 که در من میسر دم و بصاحب دکان واقعه را عرض میکنم
 پسر بنزد دو اساز رفته و وضع را بیان کرد و گفت
 چون پول ندارم که قیمت شیشه را بدیسم لهذا در این
 دکان تا دوپسه روز خدمت میکنم تا بقدر پول شیشه کا
 کرده بشم چون دو اساز این واقعه را شنید خیلی متعجب
 از صداقت و راستگویی او شده و مایل بر این شد که وی را
 تربیت نموده و شاگرد خود نماید بعد از چند می همان طفل
 با کمال و صاحب مواجب بیاد می شد روزی با دانش
 گفت که چقدر روز خوبی بود آن روز که من شیشه را شکستم
 پس با دانش بوی جواب داده گفت که نه چه روز خوبی بود که
 شما ترسیدید که راست بگویند -

(۱۲) خاطر جمعی از منته داند داشته باشد —

مشهور است که مردم چو چای خود را می شستند پیش از
 آنکه از تخم بسیار و آن بیایند بر یکس نباید که خاطر جمع از وضع
 خود باشد زیرا برخلاف ای واحد کس دیگر نمیداند که در
 آن دیگر چه اتفاق خواهد افتاد پس هسته آنکه اگر میخواهد
 خدا را از خود راضی نماید شکر نعمت و وضع حالیه را از او
 و خود را با و بسیار بد که برای منته دای شهادت خیال خواهد
 نمود تا بطریق مشهور و قستی خیال گرفتن دولت انگلیس
 و ای افتاد و از شدت غرور و خاطر جمعی که از طرفهای خود
 داشت پیش از آنکه تنه لشکر به بیند و عازم شود نشان افتخاری
 برای سربازان و صاحبان خود ساخته بود که در روی او
 سکه زده بودند (علیه بر دولت انگلیس) و بعد از اتفاقات

عذیه او نتوانست که بر انگلیس غالب بیاید منتهی ارغند
 راه مملکت خود پیش گرفت و بسکه از آن مدت هر وقت که
 بیادسان مذکور می افتاد خسیلی نخل منقل از کرده پیش
 میشد چنین است که هر وقت نباید لشکر زمان آینده را
 در امر دنیا نمود

(۱۳) هیچ نوع دروغ نگو —

دروغ پناه بردن از ترس است کول زدن بواسطه
 عمل با کلام یا حرف زدن یا سکوت تمام اینها جز دروغ
 محسوب است —

اغلب اوقات شنیده میشود که مردم حرف میزنند
 انواع و اقسام دروغ که بعضی را دروغ بزرگ و بعضی را
 متوسط و بعضی را کوچک مینامند چنانکه از انبیا

و بزرگان رسیده است هر دروغی آنگاه بزرگ و کافری است
 که یکی از احکام خداوند را بشکند که منم نموده شده است
 در هر کتاب آسمانی دروغ نگویند و نه شهادت دروغ
 و همید -

روزی مردی به پدرش از ده داد که قدری خوب از
 کند چون آن پسر بایل بود که بازی کند بکند از فرس
 پدرش از ده را یک سمت انداخته و دوید چون از ده
 افتاد شکست پس او بخودش میگفت که من از ده را شکستم
 خودش شکست و حال آنکه در دوش میدانست که این هر
 دروغ است -

نظیر این طفلی از ده در نیم ساعت از قهقهه سابق
 دیرتر آمده مادرش گفت که چرا دیر آمده ای او عذر آورد
 که چون

که چون بعد از مدتی شدن از مدتی پیشه مشغول گردیدند
 قدری دیگر رسیدم بنزل و حال آنکه چنین نبود و
 بدو قاری که در مدتی پیشه نموده بود معتمد او را نگاه داشت
 و نیم ساعت او را دیرتر از روزهای دیگر مدتی که گذشت
 مادر وی باین کلمات گول خورده و حرف نزد بعد از
 خودش خیال نموده گفت که چه کار بدی است که مادر
 خود را گول زده و دروغ گفتی بعد خیال خود را منصرف
 نموده میگفت من دروغ نگفتم بلکه صدای من گفت من
 دخلی ندارم در صورتی که خودش میدانست که خود را
 گول مینماید و این دروغ خیلی بد و دروغی بود زیرا که شبیه
 براست بود مشهور است بدترین قسم دروغ دروغی است
 که شبیه براست است

(۱۴۶) وزدی کنن —

بیاموز که نجستی بطور تدبیر رفتار کنی با برادرانت و خواهرانت
و اقوامت و سایر مردم و بعضی و بدانی فسق ماکین مال
خود و سایرین را که هیچوقت عادی به زدی کردن نشوی
حکم خداوند تعالی و تبارک است (که وزدی
نخواهی نمود) حتی آن چیزی که برداشته فرزند یا سلم
یا نوزن باشد —

چچ فسق نمیکند که به زدی کتاب یا چاقونا یا نیکه بزد
پول و جواهر نیند فرقی نمیکند که سیب یا آلو یا لویا یا انگور
یکتگی از باغ همسایه ثابت به زدی تا اینکه یک ساعت
از خانه اش برداری هر چه میدی که بدون اطلاع صاحب
گرفته شود و زدی است و نیز فرقی نمیکند که حتی آن چیز

قابل نیت و اذیت او را نسکند یا بوقت او از گم نشد
مطلع نمیشود اگر مالک خیر هیچ وجه رضایت در گرفتن
مالش ندارد و زودی است -

اطفال باید بجا طرده شده باشند که هر چیز از مال والدین
بدون اطلاع بردارند چون زودی است اگر چه چیزی
باشد که اگر بخواهند از والدین بزدوی بآنها خواهند

و اد -

شخصی دیگری از کوه های لندن سؤال کرده شد
بیت صدقه دادن در پسر که انی را او گفت پول
سیاه ندارد که بدو بکند بالاخره یک تهر ان باو داد
رژد این پسر گمان کرد که تهر ان داده پول سیاه
کند و بیاورد و از زودی فحیل و دیکه خورده کند و قتی که

برگشت

برگشت آن مرد در فتنه بود بنا بر این آن سپه چندین روز
در همان مکان متوقف شده و منتظر آن مرد شد تا بالاخر
اتفاق افتاد که آن شخص از آن مکان دوباره عبور نمود
محض اینکه او آن شخص را دیده برخواست و با او گفت که
پول سیاه حاضر است من این دو سپه روز خوب
او را محافظت نموده ام و پولها را در دست آن شخص گذارد
و با کمال دقت شمرده و خیلی متعجب از تدبیر این سپه
شده و او را در در سپه گذارد و تا تحصیل کند و در تمام عمر
مخارج وی را تحمل بشد این سپه آموخته و تربیت شده بود
بواسطه مادر خوبی که هیچوقت استعمال نکند چیزی را
که ب سایرین تعلیق دارد زیرا او گمان میکرد که آن شخص
میخواست فقط یک چند پول باو بدهد پس باقی را دست

نزد چون مال او نبود

(۱۵) مطیع باشش —

بیا موز اطاعت کردن را اولین تکلیف اطفال اطاعت
نمودن حرف والدین است موافق کلام خدا که همیشه
اطاعت و استعانت کن والدین خود را کلام مرد عاقلی است
که میفرماید پس من نگاهدار تعلیم پدرت را و فراموش
کن قانون مادرت را زیرا این دو نیستند و قاربر
تواند و برنجیر در گردنت —

حرف زدن اطفال نسبت به والدین خود همیشه باید
عترمانه باشد و در جواب فقط بگوید یا نه نگویند بلکه
بگوید آقا بگوید یا نه و غیره بگویند و نه فقط تکلیف اطفال است
که به والدین یا معلمین مطیع باشند بلکه تکلیف تمام عالم است

که در امور آن

که در امورات دنیوی و اخسروی مطیع باشند مثلاً
چند را خشناسش و خرابی خواهد دست داد اگر سر باز
و طاعتان حکم فرمانده خود را نشنوند و اطاعت نکند -
و از این بدتر خواهد بود اگر کسی اطاعت بقوانین ملکوتی نکند
و غیره ولی اطاعت ظنّال نسبت بوالدین و معتمدین مستحب
و ابته ای این نوع طاعات است

(۱۰) عادات برادر ترک کنید -

خیلی تفاوت است بین چیزی که غلط و بد است تا اینکه
عادت با و غلط و بد است چون یک دفعه کاری را کرد
ممکن است که شخص ترک کند ولی چون عادت بدست آورد
که خیلی مشکل است ترک نمودن او چون کاری که تکرار
کسی وید یا کرده شد آنرا عادت وی خوانند و گفته

شده است

شده است که عادت طبیعت ثانوی است که برای هر کس
 دست میدهد ولی عادات بر دو قسم اند عادات
 بد و خوب عادات بد را حتی المقتدر باید در
 ترکشان کوشید اگر طفل یک دروغ بگوید و بعد دروغ
 گفتن را ترک کند بد نیست بلکه خدا میبخشد ولی اگر منع
 کرده نشود و او عادی بشود در دروغ گفتن او بیخوف
 ترک نموده و خدا نیش را در او نخواهد بخشید همچنین است
 اعمال در رفتارهای دیگر چون قسم خوردن بی حجت
 حرفهای بد و خشن فردن که از یک دور زدن ممکن است
 شخص ترک کند ولی چون عادی شد خیلی مشکل است
 ترک کردن چون از اول منع آن را نکرده و جایل طبیعت
 ثانوی او شده است —

آورد و اندک شخصی پیش عابدی را در صحرا که تمام عمر خود را
 بعبادت خداوند متعال صرف می نمود رفته و از او آموخت
 نمود که در خدمت می عمر خود را صرف نماید تا از برکت
 او مستفیض و از تعلیمات او بهره مند شود عابد قبول در خواست
 او نمود و اولین و پایه شاکر و جدید خود را در جنگل مقصد
 کرد و شش برده و اشاره بدرخت کوچکی که تازه از زمین برآمده
 بود نمود گفت او را بکن پس او عمل نموده و باسانی درخت
 کنده شد بعد از چندین شد می دیگر اشاره بدرختی نمود
 که این را بکن پس او با قدری اشکال او را کنده و همچنین
 مداومت نمود تا بدرختی رسید که کنده نمیشد و خیلی بزرگ
 بود پس عابد آخا و تکلم نموده فرمود که ای منم نختین
 درخت کوچکت اولین درجه بود و پس عادت بدست
 که باندک

که باز آن حرکت کنده شد و وقتی قدری شکل تر از آن
و بالاخره بجائی رسید که کندن او ممکن نشد پس همیشه
همی نما که درخت هوا و هو پس عادت بنما که چک است
از بدن خود بکن که اگر بزرگ شود کندن و زایل کردن
او ممکن نیست -

از این حکایت باید اطفال بسیارند که از کوچکی نازک
نشدند و عادت هوا و هو پس را از بدن خود قطع نماندند

چون رشته نصایح و حکایات تا
بشانزده باب کشید از کمی آنها
مؤلف بر آن شد که بعضی از افسانه‌های

۱۳۷۷
اِسْپ که اولین افسانه نویسنده نوبلی
مشهور آفاق و پستغنی از بیان است
از انگلیسی ترجمه نموده و ضمیمه سازد که

خواندن آنهار برای

اطفال بسیار مفید و

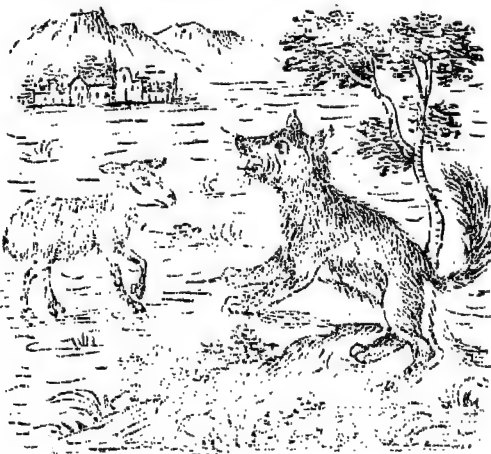
اسباب فراست و

مستزایشان شده جز و

نیکان محبوب خواهند شد

(۱۷) گرگ و بَره

یک روز تابستانی گرم چنان اتفاق افتاد که گرگ و بره
 هر دو بیکجا بر آب صاف سردی رسیدند که آب بسیار خنک
 گرگ ایستاده و مشغول آب خوردن گشت و مستغرق



بود که از بره پرسیدم: «اگر خسته ام و روی خود را به بره کرده و
 چرا آب را چنین بهم رده گل می‌کنی که من نتوانم بخورم بره باز

حرف او ترسان شده و با عذر خواهی زیاده گفت که چاکری بچ
 طغنت نبود که چه وضع آب بخورد و خوب بنشیند گرگ دوباره
 باو گفت که تو خیلی بد ذات هستی زیرا بمن گفته اند تقریباً
 یکسال و نیم پیشتر عقیم حرفهای بد و ناشایسته زده بزره
 گفت که خداوند کار این فرمایشش که میفرماید حد نمیشد
 زیرا که یکسال و نیم پیشتر من هیچ متولد نشده بودم گرگ
 چون دید جوابی ندارد وقت است که او را اذیت بکنند و غریب
 گمان چون مردمان دیوانه نزدیک می شد گفت که بد
 ذات اگر تو نبودی پدر تو که بود چه فسق میکند او را
 گرفت و تیکه تیکه نموده خورد -

شخص شیرین همیشه بهای مسجد بجهت شرافت کردن عالم
 چه پادشاه باشد یا یک پیری در مدرسه یا وزیر و غیره

همیشه عذرو بهانه بجهت بد رفتاری خود پیدا میکند به
رفتارهای سببی پیدا میکند برای اذیت و تزعج کردن
بپرهیز از رفتاری بد رفتار و جنجوا و رفاقت ایشان چون
بازی کردن با کاروان است .

چنانکه بازی کردن با کاروان بدون ضرر متصور نیست رفاقت ایشان
اغلب بخیانت و نیز برباهای لازم است که حتی المقتدر در ترک
شرارت و عیثی گوشیده که معاقب درگاه الهی شویم .

ای زبردست نیر دست آزا گرم نالی بسازد این باز
بچه کار آیدت جهان داری

مردنت به که مردم آزادی

(۱۸) قزلاقی و بچه هایش —

قزلاقی در مزاجه با چندین بچه های کوچک بر میبرد

همیشه خائف از این بود که مباد ایش از آنکه بچه هایش پر دراز
و قابل پریدن بشوند صاحب مزرعه گندم را بچسبند و بپاشند
در دست او اسیر بشوند —

بنابر این زمانی که برای تحصیل دانه از آشیان میسرید
اطفال خود را سفارش بلع نموده که در غیاب او هر چه
صاحب مزرعه میگوید شنیده و در رجعت برگذشت را
بوی بیان کنند —

بعد از پریدن او از آشیانه آنها دیدند صاحب مزرعه را
که پس خود را خوانده و با وی گفت که فردا صبح زود بیا
بروی رفقا و آشنایان را برای کمک طلبیده
گندم را بچسبیم چون بنایت خوبی رسیده و موقع ورود
کردن است چون مادر جوچه ما برگشت آنها لرزان

جیرجیرکنان در اطراف می افتاده و برگزیده را بیابان
 کردند و التماس نمودند که تا زود است ما را از این مرز
 ببری که گرفتار خواستیم شد —
 مادر ایشان آنها را دگر می داد و گفت اگر صاحب مرز
 بامید رفتن و آشنایان است بطور یقین میتوانیم
 که فسخه را چیده نخواهد شد خاطر جمع دارید —



روز دیگر بستر سابق مادر ایشان از آشپیان پریده
 بوجه دادید که صاحب نزرعه آمد و مستظرف قاشد چرخ
 قنطره کسی نیامد زیرا هوا بسیار گرم و شکل بود کار کردن
 چون دید کسی نیامد پسر خود را طلبیده و گفت که حالا
 مشا به که کردم که رفقا بدر آوردم نمیخورد پس باید بروی
 عموها و دایه های خود را طلب نموده که قدری کمک
 در چیدن بکنند —

چون مادر تنه لاقا بمنزل برگشت با ترپس زیاده تر بچه ها
 آنچه را که شنیده بودند معروض داشتند پس مادر ایشان
 گفت ترسان مباشید زیرا اقوام همین در روز
 گرفتاری بد او یکدیگر نمی رسند و کافی است سابق از ایشان
 پریده رفت چون صاحب نزرعه روز دیگر اقوام خود را نیز

مثل سایرین بیوفای دید به پسر خود گفت که بخت جفت
 داس خوب حاضر نما تا فردا صبح زود خودمان بکنیم
 بچینیم وقتی که بچه های این را با در خود گفتند او گفت
 حالا باید برویم زیرا وقتی شخص خودش خواست کاری
 بکند محسوس نمیشود نخواهد شد بنا بر این او اطفال خود را
 از آن مکان حرکت داده و گندم روز دیگر بواسطه آن
 و پسرش چیده شد —

کسی که میخواهد کارش خوب کرده شود باید خودش بکند
 این حکایت می آموزد ما را که همیشه باید کارهای خود را
 خودمان بکنیم و هرگز نباید کمک اقوام و رفقا بنشینیم
 در صورتی که خودمان میتوانیم بکنیم —

بهترین تعیش و زندگی آن است که نان از محصول دست

خودنخ باشد ازشت دیگران —

هر که نان از محل خویش خورد منت از حاتم ملای نبرد

(۱۹) رُوباه در چاه آب —

رُوباهی در چاه آبی افتاده و زیاده تعلل میزد که خود را

از آب بیرون نگاه دارد گرگی در این ضمن به چاه

رسیده بر رُوباه نگاه میکرد رُوباه شروع کرد



باتماس پس کردن که قدری طناب کرک آورد و او را
 نجات دهد کرک از زوی رحم و التفات خود را تقاضا
 گفت که رو با دست من خیلی غلین هستم بجهت این حال
 شما که چطور در این درازت و راحت افتادید —

رو باه گفت خیر هستد میکنم اگر شما خیلی دلت برای
 من میوزد قدری طناب من بدو تا نجات یابم آنکه
 قطب زبان رحم و التفات کنی —

حرف خوب خوب است ولی کار خوب بهتر است
 ریش مثل برادر باید بدو بخورد در زمان رنج و بدبختی
 ساعت رنج و بدبختی بهترین امتحان است بجهت
 شناسائی ریش چنانکه یکی از حکمای یونان فرموده
 رها باید دعوت کرده بشوند در زمان خوشبختی و خوشی

ولی در موقع بختی در پنج خودشان باید بیایند چنانکه
گفته شد کلمات خوب خوب است ولی کار خوب

بتر است

دوست شمارا که در نعمت زند لاف یاری و برادر خواگی

دوست آن باشد که گیرد دست دوست

در پریشان حالی و در ماندگی

(۲۰) طفل و مادرش —

طفل در پسه آورده بخت مادرش کتابی که از رقصهای
خود در هر پسه زویده بود مادر وی از شدت مهربانی
که باو داشت متخل نشده و منع ننمود آن طفل هر وقت
بزرگتر میشد خیرهای قیمت دار تر میشد زود تیا با خود
پلیسها او را گرفتند و در محضر عدالت حاضر ساختند

مادرش

مادرش رفت با وی که به بسیند چه واقع میشود چون
در آن حال مادر را دید و بمن باز نموده گفت مردمان می-
کنند که من اینجا در خجالت و رنج هستم ولی من هیچ تقصیر ندارم
این مادر من است که مرا باین کار واداشت زیرا که اگر اول
کتاب را که از مدرسه دزدیده بودم بواسطه آن مرا
تنبیه نمیداد و بگرا اقدام بذردی نمیکردم که حال چنین
حادث نموده توانم ترک کنم و مبتلا باشم —
دوستی زیاده از حد با طفل ایشان را ضایع میکند اگر
از اول این کار را مانع نکنند طفل در کار خود زیاده را
شده و بالاخره در مشقت خواهد افتاد —

مادر و اصفی که از شدت دوستی کارهای بد طفل خود را
از اول منع نمیکند مثل این است که خودش آنها را

بدست خود بکشد - -

سیرچشمه شاید گرفتن بیل چو پشته نشاید پد نشسته بیل

بباروزگار که خستی برود

پس چون پرنازکش پرورد

(۲۱) کرک در لباس کوسفند -

گرگی پوست کوسفندی بر تن نموده و داخل کله گردید

و باین راه چندین از کوسفندان را گرفته خورد تا بالاخره

چوپان از این حال آگاه شده او را گرفت و طبابی در

کردنش انداخته بر درختی آویزان نمود بعد شبانگاه

دیگر اتفاق افتاد که از این راه عبور نموده و چون این

وضع متعجب او دیدند یکی از آنها باین شبان گفت

برادر آیا کوسفند را آویزان کرده جواب داد خیر

کرک است

کرک است که در با پس که سفید رفته است



و نشان داد بانما که چطور کرک تقلب نموده است و
ایشان تخمین باین طلافی که برای کرک فتنه ارداده
بود نموده و بفتند —

عل دروغ را با و اعتمادی نیست و زود شکست خواهد
بخاطر خود می فتنه اید کسی که میخواهد بتقلب رفتار کند

بهرات

بهتر است آنکه بر استی عمل نایم زیرا که بر دروغ اعتماد
 نیست نزد خود و مندر عیبی بدتر از این نیست که کسی در میان
 گرگ و بظا همیشه نماید که جنس خود را هم بدنام کند
 نزد یک من شبر و راهزن

به از خاق پارسا سپهرن

(۴۷) تاجر شدن شبان —

شخص شبان گو سفندان خود را میچه اند در مال
 در یک روز خوب آبانی از شدت قشنگی و نمایش
 آب دریا بروی افتد که گو سفندان خود را فروخته
 و پولش را جنس بخرد و بکشی نشسته اند این ملکیت
 دیگر مسافرت و با جنس خود تجارت نماید با بر این
 غرض جنم شده تمام گو سفندان خود را بایعیل زیاد

فروخته

فروخته و دست دراز گشتری انجیر خرید و در کشتی گذاشت
 مردان شده بعد از چن این ساعتی طوفان خطرناکی دریده
 شده و کشتی بظلام آمد بنا بر این مردمان کشتی محسوس شد
 که مال التجاره را در دریا ریخته نشتی را نجات دهند چون
 این تا جبرجدید بختی خود را شاهد نمود بسیار پشیمان
 این کار شد و بعد بر کشتن تجارت پیشین خود رجعت نمود
 از زمانی اتفاق افتاد که روز دیگر دریا را بهمان شکل
 خوب که سابقا دیده بود مشاهده نمود و سر یا در آورد
 گفت ای شما گمان میکنید من کورم مقصود شما را خوب
 میدانم خود را قشنگ نموده بلکه قدری انجیر دیگری
 میخواهی خوشحالی انسان باید در قلب باشد نه در اشیا
 خارجی هیچ وقت نباید ما خوشحالی فعلی را را نموده پس

خواندای ما عتق دینار بود اسلحه او کول خورده و در خطه
 بیفیم همیشه باید بقسمت خود شاگرد و قانع و در طلب چیزهای
 دیگر زرقه بقسمت فعلی که خداوند تعالی و تبارک و تعالی
 فرموده و راضی باشیم —

خداوند از آن بنده خیر نیست
 که راضی بقسم خداوند نیست

(۲۳) صیاد و سار —

نسیادی در جنگل بقصد تیراندازی خن قدم نهاد چون
 قدری راه میبرد ساری را که در شاخه درختی نشسته بود
 مشاهده کرده و قصد کشتن او را نمود تیریه در گمان
 گذارده و مشغول نشانه نمودن بود که از عقب افعی را
 که در ضمن آمدن پایمال کرده بود و طفت نبود پایمالی را

گزدیده

گزیده و سیر انداختن را از خاطرش بر برد و به این
 قاتل تمام بدن او فوراً اثر نموده و شکش را زرد و ضعیف کرد



و قریب بمردن چنانکه فقط این دو کلمه را گفت و رخت به عالم
 باقی کشید و تیر چنان شد که میرم در همان آنی که بجای
 دیگری بودم — کسی که در فکر خرابی کس دیگری است

خودش

خودش خراب خواهد شد هیچکدام از ماحق ندایم که
 تلف نمودن دیگری باشیم زیرا که جان گرفتن حق کسی است
 که خودش جان تمام مخلوقات عطا فرموده است بنابراین
 معلوم شد که هیچ بزرگی با کوچک که زیر دست اوست تم
 رواند ارد که خداوند بر او همان ستم را روا خواهد داشت
 بر آن که است که با مهر ستیزد چنان افتد که هرگز بر نخیزد
 (۲۲) **خوک و کرک**

یک خوک ماده تازه زائیده و در طویل با بچه های کوچکش بر
 میرد کرکی از بالای دیوار سپهر را تونموده و خیلی مشتاق
 بود که یکی دو از بچه هایش را بخورد ولی تدبیری بخاطرش نشاند
 جز اینکه زبان را با پا پلوسی باز نموده مادر خوکها را گول زد و شروع
 نموده گفت — چقدر آدم خوبی است خانم خوک و چقدر
 من مشتاقم

من مشتاقم که در خدمت او بسر برده پاسبانی از خود و اطاعت
 نمایم خانم خوک استدعا کنیم مرا یکی از چاکران خود آ
 وادون می که پرستاری از آقا کوچولو ما کنیم هر وقت که شما
 خیال کردوش تفریح داشته باشید مرا بخدمت ایشان
 بگذارید تا مثل پرستاری خود شما از ایشان محافظت و پرستاری
 نمایم - خوک بوی جواب داده گفت که کمترین مقصودتان را
 بخوبی میداند و خواهش میکنم که اگر میخواهید بمن اظهار محبت
 و دوستی بنمایید از اینجا تشریف برده بطوری که دوباره روی
 شمارا نبینم - سلام لر بی طمع نیست -

از مهربانی زیاد اشخاص غریباخص مشکک شده و از دوستی
 آمیزش با ایشان کناره میجوید حذر کنند از مردمانی که شما
 ایشانرا هیچ نمی شناسید ولی ایشان تعارف و تواضع زیاد نسبت شما
 میکنند

آه نشنوی مچ سخن گو که اندک بایه نغی از تو د

اگر روزی مرا دشمن زیار دو صد چندان عیوبت بشمار

(۲۵) اسب و خر -

اسبی که زینت کرده شده بود با زین چکی قشنگ و در کینه خوب نش

کنان دیده شد در میان راه که میسه دو انعکاس صوتی ظاهر

ساخته بود در گوشها از شیخه کشیدن بند خود و در همان ^{ضعیف} آه خر



باری لاخری دیده شد که با ششکی حرکت میکند اسب از دو

وی صد آه و گشت که از راه یک طرف کنار به بخود باز برود

و پای او خوردند چنان سلامت بر دوش خراجرات میخواست
 بادی نبود از ترس بگلدی که ممکن بود خود را کشیده و او عبور نمود
 چندی از این معامله حول کشیدند اسب مذکور دینی از جنگیاست
 چشمش تیره فرود و نالایق از برای سواری شد صاحبش او را
 ببارکش فروخته روزی اتفاق افتاد که جان خراش او را دیدند
 دانست که طعن و ملامتش کند گفت آما خوش باند شما همان است
 نیستید من جان وقت دانستم که کبر شما یک روزی خواهد افتاد.

مکبر جلوسیه و دو خجالت عقب سر —

بیمه سی کنید در وقت بزرگستان بایرین بی نمیستید پیرا
 بدی کردید در وقت نزلان بچکس شمارحم و التفات نخواهد کرد
 تا توانی در دوزن کس نخرش کاندیرین ادا ندارد باشد
 کار درویش پستمد بر آرد که ترا نشیند در دوزخ باشد

(۲۶) موش شهری و موش داتی

موش داتی دعه گرفتگی از موشهای شهری که قدیم
 با هم رفقت آشنائی داشتند درده پیش از آمدن او اسباب
 ضیافت خوبی فراهم آورده و استقبال او بیرون شفا
 بین او بهم برخورد و عهد خود را تجدید نمودند و او را با کالپنیرا
 داخل منزل خود گردانید در وقت نهار چیزهایی که ترتیب داده
 بود از قیل یکدوری بخود و جیل و سهر فی پراز بلوط و فندق
 و چندین قالب پیرهای خوب و غیره آورد باین خیال که مبادا غذا
 اند برای همان کم بیاید مشغول جویدن خوشه گندی در کمال لذت شد
 بعد از تمام شدن نهار موش شهری برفیق خود گفت که مرا مرخص
 نموده بشهر مراجعت کنم و خیلی متعجبم از اینکه تا حال در چنین سوراخ
 کیف رشتی شما بسر برده اید و هیچ چیزی بسینجید درختها و
 و کوهها

و کوهها و بوئها در اطراف آن آیا ترحم میدید جبر طغیورا
 بر حبهتهای بر دمان شهری و غیره نصیحت مرا گوش نموده
 و عازم بجانب شهر شو و متخیر و متفکر نه ایست بلکه بزودی ممکن است
 از ده خلاصی یابم هیچ میدانید که من دشمنان شده ایم و
 وقت زیادی نداریم که بیرون دکی تلف کنیم تا زودتر ممکن است
 باید فکر خود را بنمایم زیرا چه میدانیم که فساد چه اتفاقی
 خواهد افتاد کلمات این هوش شهری در او اثر کرده و در تمام
 شب عازم شهر شدند و از واسطه شب بود که بخانه عالی در شهر
 رسیدند که شب در آن خانه مهمانی بزرگی بوده و بس قدرتی
 شام در اطاعتی چیده بود که بعد باید خورده شود مهمانان
 خود را در وسط قالی پهنکین قرار داده نشسته و دیگری
 بآن سمت نشسته و بهوش دهانی میگفت که دیدی شهر چه وضع

خود کلاه و عمارتها دارد آیا لایق است که شخص اینجا را گذاشته
در دستبرد کند در ضمن سخن گفتن بودند که صدای بزرگی



شنیده شد از گلی که در پشت در بود رفیق دماقی نزدیک بود
رسیده از ترس انگشت در زو پریده چون بید میلرزید بعد از بجا
آدن گفت اگر این وضع زندگی در شهر است بسیار خوب است
بجست شامی خواهم برگشت بوضع کیف آرام خود با نخود و
و شام بمانید و این غذای خوب و لطیف را میل کنید بهتر است
که بوضع

که بوضع حسیه خود بازیم تا در آرزوی اینکه بطلب جاهای
خوب ولی خطرناک برویم —

همیشه باید بوضع خود شاگرد رضایت مند و باید فکری جایا
و وضعهای دیگر که بهترند برویم تا در مشقت نیستیم هر قدر مردمانی
که رضایت ندارند از وضع حالیشان و از خدا هستند عادی
بلندتر و بزرگتر را می نمایند چنین حادثه بدترین عادات است —
خدا را ندانست و طاعت نکرد

که بر بخت و روزی قناعت نکرد
گرچه به روز و پناه —

(۷۷)

چنانکه گریه و زاری در وسط خلل مشغول صحبت بودند و پناه
فرض میکنیم اگر اتفاق دشمنی افتاد و بجهت ما من بواسطه آنکه
بزار بطور فرار و قوت مانده و غیره داریم خلاص میوم ولی شما

چه خواهید

چه خواهید نمود کربه جواب داد که من فقط یک تدبیر میتوانم نمود
 که خلاص شوم اگر آن تدبیر بکار نرود دست دشمن خواهم افتاد
 روباها گفت که من خیلی دلم برای شما میبند که فقط یک راه بجهت
 کردن دارید ولی ناممکن است سعی کنید هنوز این سخن در
 دهنش بود که از جا جستند بواسطه صدای گلهای شکاری که
 بگرفتن ایشان می آمدند کربه بواسطه آن یک تدبیر خود درخت را
 بالا رفته و در شاخه نشست ملاحظه روباها را بینمود که گلهای



رسیده و با هزار راه فسرار در دست ایشان گرفتار شده
تیکه تیکه نموده خور و دندش —

بدی زو میکند از برای کسی که یک علاج دارد و بهم کسی
هزار راه علاج دارد و یک علاج خلاص شده آن کسی که
هزار تدبیر دارد و گرفتار خواهد شد —

خیال واحدی که در عشر بطور تین در استی انتخاب شود
نگاه داری میکند بهترین علامت کامیابی و خوشی را بخواند
متعددی قانون شروع شده و بی عاقبت
بسی چاره دان کو بختی بُرد که پچار و گوی سلامت بُرد
(۲۸) گربه و موشها —

یکی از خانه های شهری بسیار صدمه میخورد از زیادهای موشها
و بالآخره گربه پید نمودند که هر روز چندی از ایشانرا
گرفته

گرفته میخورد تا آنسوده شدند -

موشها چون عده خود را کم دیدند بار بار مشورت گذارده که چه
تدبیر کنند برای رفع کردن گریه و نجات دادن خودشان را
از دهندهای او تا بالاخره مشورت بر این قرار گرفت که هیچکدام
از موشها از لایه سیاه نمانند تا قدری که گریه بکنند که تمام
شده اند و بطرفی بروند - گریه چون مشاهد کرد که دیگر موشها
نمی آیند و بسیار گرسنه و محروم شده است تدبیری بخاطرش
که با مادر اینجی که در دیوار کوبیده بودند نموده و مستحق بافتن آنها
گمان کنند که او مرده و سیاه نمانند چون خود را باین شکل
نمودی از موشها که از لایه سیاه آمده بود گفت آنها رستنی شما
اینجا شریف دارید من سیاه نمانم گول نخواهم خورد اگرچه
شما بآن دنیا رحلت نموده اید -

تجربه می آموزد و دانا می کند شخص را —

یاد آوری لازم نیست که شخص را بیا آموزد که از خیر ضرر چیست
 کند بلکه خود احتیاط اجتناب میکند آدم مار گرفته از ریمان
 سیاه میترسد چنانکه موش بکلم تجربه از گربه آویزان مخوف بود
 و گول یکی را نخورد و بخلاف آنکسی که آگاه از پسته سابق نیست
 چه داند مردم که در جایه نویسنده داند که در پیامه

(۲۱) صیاد و گنجشک —

چنانکه صیادی پهن میکرد تور خود را گنجشکی از مسافت نزدیکی
 سوال نموده که این چکار است که میکنی او جواب داد که بنامی
 میخوانم بگذارم که پس از پهن کردن از نظر غایب شد
 خوش باد و بعد از رفتن او در میان تور جست و جو پس شد صیاد
 دوان آمده که او را بگیرد گنجشک گفت رفیق اگر به اینطور شحر

میخواهید

میخواهید بازید فقط دو سه سالکین خواهد داشت بیشتر -
 پادشاه ظالم سلطنت خود را سرنگون میکند وقتی که حکام دانا
 تر و پرمهر را پس میکند مملکت ترقی نکرد بلکه رُوی باند ام میسند
 پادشاهی که طرح ظلم کند پای دیوار مملکت خویش کند
 (۳۰) فرشته دریا و نجار -

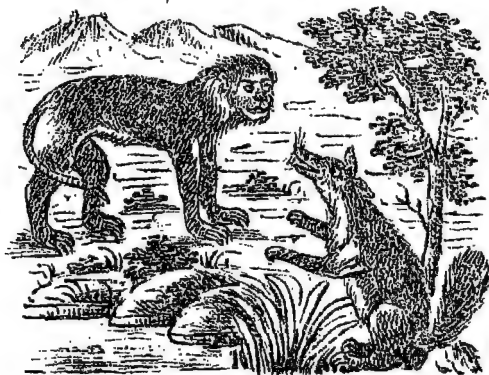
نجاری تیشه اش افتاد در یک رودخانه عمیقی و دست دعا
 تضرع پیش خدا دراز نموده که تیشه اش را با و برساند فرشته
 تضرعش را شنیده و تیشه طلایی پیش وی آورد که اگر این
 تیشه اش بردارد لیکن آن شخص گفت که این تیشه من نیست
 آب دوباره تیشه تیشه بوی داد که بگیرد او تیشه را نثار نمود
 که قبول کند تا بالاخره تیشه دست چوبی آورد و آن نجار گفت
 که این تیشه من است پس فرشته دریا بوی منم نمود بواطمه

مَدَن خدا پرستی تو بر سه تیشه را بگو بخشیدم این خبر زد و با طراف
 منبسط شده و بسر رندی خدا شناس افتاد که همین کار کند
 تا تیشه طلار صاحب شود بنا بر این در ساحل بود خانه رفت تیشه
 خود را در آب انداخت و مشغول گردید و زاری شد و التماس
 از قادر متعال نمود فرشته بحر صدای او را شنیده و بزودی
 آمد پس از تحقیق تیشه طلائی از آب بیرون آورده بوی گفت که
 آیا این تیشه اوست بلکه بطور تعجیلانه جواب داده که همین است
 همین است فرشته دریا بابا و گفت ای بد ذات نیستوئی کسی را
 گول بزنی که از قلب تو آگاه است خداوند عالم بهتر و انجمن است
 مردمی که اینطور کار را می کنند گمان میکنند که خدا نیز مثل
 سایرین مقصود ایشان را نمیداند و میخواهند خداوند تبارک و
 تعالی را هم مثل مردمان دیگر گول زنند و حال آنکه نمیدانند

نه هم جای مرکب توان یافتن که بجای مسپر باید انداختن

(۳۱) میمون و روباه —

میمونی ملاقات کرد روباه را و بطور حقارت و التماس استغاثه کرد و از اینکه تسدیری از نمونای زیاد دُم خود را بوی داده که



برای خود لباس تریب دهد چون خیلی بد باویگذاشت از گشیمی

بجست روباه دلیل آورد که شما از اندازه خود زیاده دُم دارید

همیشه نصف دست بوی زمین کشیده کشیف میشود ولی روباه

بوی جواب داده گفت اگر دلم زیاد دارم کار هم بختش زیاده
 داده ام من بیشتر خشنودم که با دلم جازوب کنم زمین را تا یک
 محروم کنیم خودم را از او بواسطه بخش بریمون -
 کسی که سیه و د قرض بکند غناک سیه رود -

خیرات خیلی کم معمول است میان مردم اغلب مردمان سیه
 بخش و تمندی چون سیه دهند که از او بطور خیرات یا
 پولی بکسیند محروم میشوند -

ولی مقصود عده این در پس این است که در این صرب انگیز
 شده است اگر میخواهی قیمت پول را بدانی بره قدری قرض کن
 اگر میبونی بپشم کم خود قناعت میکرد و حرص نمیداشت بابت
 قرض ابشت نفع نمی کشید

قناعت تو آنرا کند مرد را خبر کن هر صبح صبحان کرد

۳۲) خروپس و الماس

خروس قشنگی که در میان خاکها برای دانه‌های بزرگ و بزرگ‌تر
پیدا نمود که چنان می‌درخشید که چشمش خیره شده و بطور حیرت
گفت آه تو خیلی چیز تنگت گرانها می‌رستی ولی بدر من هیچ
نیجوری اگر صاحب تو را پیدا کند بسیار خوشحال و خوشوقت
خواهد شد و چندین تومان ترا خواهد فروخت ولی پیش من نیم
ارزن از ارزش نه اری من خیلی خوشحال می‌شوم که یکدانه
جوی ندیدم پیدا می‌کردم تا اینکه هزار من از تو —

(اشیا با قیمت اندک پیش خریدارشان)

چه قدر این الماس ارزش داشت اگر کسی او را پیدا می‌نمود
و می‌فروخت ولی چند نیز یکدانه جوارش در بازار برای من بود
و چندین بار می‌تواند بود از ارزش الماس بدین الماس پیش خریدار

گفت

گفتن سخنان حکمت آمیز است پیش مردم نادان کہ بجوی اور انخرند۔
 بگویند از سپہ بازی چه حرفی از پندی بگیرد صاحب شو
 اگر قصد باب حکمت پیش نادان بخوانند آید شش افسانہ در گوش
 (۲۲) **مکت و طمائی مد فون**

شخص حریصی تمام ملکهای خود را منسوخ و پویش را اطلاق نمود
 در گوشه دفن نمود و هر روز طلار را برداشته نگاه میکرد همچون
 خوشحالی و دوباره دفن میکرد تا بالاخره دزدی از این مطلب
 مطلع شد و بکند از دفن کردن وی آمده طلار را در دید چون
 آن شخص دزد دیگر پیش پول آمده کہ بپسند او را یافت زیرا میخواست
 نزدیک همچون رسید و شب روز گریه و اوقات تلخی میکرد
 بمسایه اشش می رانند داد و گفت چرا اینقدر غمگینی از کم شدن
 چیزی کہ بشما هیچ منفعتی نمیرساند اگر فقط خیال بود کہ شما اورا دید

عجبی دفن نموده گمان کن که خلاست با و خود را خوشحال ساز -
 ممکنست همیشه فقر است و فقرش بواسطه خطای خودش است
 این عادت دفن کردن پول رسم مردمان قدیم بوده که پول خود را دفن
 و تجارت یا مصرف دیگری نمودن و نبودن پول بحیثیت ثباتی است
 ممکنست سلب نعمت خود را بیکم از تنگ فقر سپیکر خود را و بیکم کرد
 (۳۲) **سک در آخوری** -

سک در آخوری که پراز یونجه بود در از کشیده گاوی نزدیک
 وی آمده و خواست قدری یونجه بخورد آن سک بد طبیعت حیوان
 بنده شده و غرضش فنان بطرف او نگذاشت که یونجه را بخورد و
 از روی اوقات غمی با و گفت لغت بر تو باد ای حیوان بدست
 حسود که نمیتوانی خودت بخوری و نه میگذاری آنها که نمیتوانند
 بخورند زندگی کن و بگذر از زندگی کنند -

چند اغلب دیده میشود اطفال را که منع میکنند که آتش افروز
بجاری ایشان کتاب یا اسبابشان را بردارند و ضرورتی که



خودشان در آنوقت لازم ندارند و همچنین دوم و غیره و حاصل

آن است که حتی المعتد و در بنای این دستگیری نماید
زرو نعمت اکنون به گمانست که بعد از تو بیرون نرفت
(۲۵) مرغها و حیوانات و موش پر دأ

در زمانی خیلی واقع شد میان پرند ها و چهار پایان موش پر دأ

آنکه پس جانش بزرگچیت نژده خوشی ماند ولی در میان
خیالی کرد که مستح از هر طرف که شد او حسنه آنها شود در
اول دفعه چنین گمان کرد که مرغها مستح خواهند نمود و از آن
بجز ایشان شده و قدری دور تر پدید تا خوب مشاهده حکمت ما



بنامید چنان دید که قشون چهارپایان قریب بظفر هستند جز
ایشان شده و بالای سبزه ایشان ایستاد و بالاخر چنان اتفاق
افتاد که ظفر از جانشین ظهور شد بواسطه شجاعت و ملامت نفس

ایشان عقاب موش پروا رحبت اینکه عمرش را بجات دهد
 از ترس طیور و حیوانات چون بهر و سمت خیانت نموده بود را
 فراموش گرفته و همیشه در مدت روز در میان اجزاء و درختهای مجوف
 پنهان است مثل اینکه خیانت میکند از اینکه خود را نشان دهد
 تا وقتی که آفتاب غروب نموده تمام حیوانات پنهان مانده با خواب راحت
 خان همیشه بخل و منتقل در پستانک است

خان همیشه بوده و هست در خانه تا از دو جبهه مردمان را بشناسد
 بزرگ و غیره خیانت میتواند صادر شود از ترس با عذر کسی
 خیانت میکند بواسطه رشوه گرفتن یا فطرتی طبیعت خود
 شخص خیانت میکند در هر صورت خان چون موش پروا
 بسبب بیوفائی پیش و پستاش ترسناک و خجل است
 پسری را پدر و وصیت کرد کی جوانمرد باو گیسو این

یکه اهل خود وفا نکنند نشود خوب بگوئی و دانشتند
 درخت بلوط وونی —

درخت بلوط بزرگی که کنار رودخانه بود از بیخ بواسطه طوفان
 قطع گشته و شده و در رودخانه افتاده و میرفت چنانکه در روی
 آب و این بود مشاهده اش میخورد به بینائی که لب رودخانه
 رو تیره بودند —

درخت بلوط عجب شده از او پرسید که چگونه است که
 بزرگی و عتسی از طوفان افتاده ولی تو باین کوچکی و تنگی
 ایستاده ای جواب داد که من محافظت میکنم خودم را بواسطه
 علت خوبی که برخلاف تو نموده ام بعضی پشه کشی و قوی
 بخون و اعتماد داشتن بر قوت خود غم میخورم تا طوفان و باد این
 روی من عبور کند تا توانی تمکین کن —

نفع زیادی حاصل میشود بواسطه تسلیم کردن خدمتستان
در برابرانی با مردم و غیره چون خدمتستان و تسلیم
کردن فی خود را بطوفان —

هر آنکس که کردن بهستان نهد

جسی بر نیاید که فسرمان نکند

(۳۷) موش کور و باز —

بازی موش کوری را یافته و خواست او را بکشد موشن

زیاد التماس نمود که او را نکند باز بوی گفت که من

بطیور نمیدهم و چون پرداری و بسته بطیوری تو را خواهم

گشت موش کور باز گفت که شما سو کرده اید من جز پرند

نیستم درست نگاه میدهم نموده پیریند من موشم و پر و بال

ندارم باز چون حذرش اید را نمودش و اذکار کرد

بعد از قدری طی مسافت دوباره بدست بازوگیری گرفتند
 شد و تفریح و زاری نمود برای خلاصی بازگشت من نهائی
 بموش نمیدادم و جواب داده که من بموش فیتیم بلکه پرنده ام
 نگاه بپاهایم کن آیا موش بل دارد باز مجبور شد که خلاص
 کند و موش کو بر محل خلاص شده روی بعضی از نهاد و گردو
 حالت راست گفته بود زیرا پرنده است و نه موش
 همیشه باید دوستی برای کمانان داشته باشیم —
 خوب است که چندین راه برای شکار داشته باشیم چون
 موش کو را که در هر دو جا عمرش را نجات داده و راست هم
 گفته است زیرا نه تمامی پرنده است نه تمامی موش و اگر
 یک تدبیر هم داشته باشیم علاوه بر ظاهری ملاحظه باطن را هم
 باید نمود —

تو می بینی من پیش تو تو ابرو من اشارت می
 عقاب قربانه و موش — (۳۸)

جنگ بزرگی واقع شد باین موش و قربانه برای باطلاق
 کوچکی که هر دو میخواستند صاحب آن شوند نرا عمارت
 بود برای آن بالا غره تبار شد که روز دیگر حرکت از ایشان
 متع حاضر شده و جنگ کنند هر کدام دیگری را مغلوب کند
 باطلاق از او باشد روز دیگر هر دو حاضر شده باینجا در تنگ
 بعضی بنشیند و مشغول حرب گردد و عیبی که در روی او
 میرفت ایشان را دید که مشغول محاربه هستند پس از بر شده
 و با پنجه اش بر دور از زمین بود از فتنه و فساد خرابی
 در ملک روی مید چسبن دیده شده است که چون دو نفر
 بصد هم فتنه و فساد نمایند هر دو با شفته سوخته و منهدم شوند

بر که پیاده گردن منسازد خوشی تن را بگردن اندازد



(۳۹) با و آفتاب —

جگت بزرگی واقع شد مابین باد شمال و آفتاب که آیا
کدام یک از ایشان پر قوت تر هستند و قرار گذاردند که هر
از ایشان کاری کرد که جسته مرد مسافر از دوشش بگذرد
قوت او زیاد تر است باد اول شروع بکار خود نمود و
از دوشش او سرود شد و کرد و خاک از هر سمت بلند شد

بگوید که

بطوری که بچاره مرد مسافر مجبور شد که جبهه خود را بر سر
کشیده و بخود پیچیده بعضی آنگاه از بدن خود بپسند چون با
ندیرش بعکس نتیجه بخشید آفتاب شروع تاباید کن نمود و



که از شدت گرما شخص مسافر مجبور شد که جبهه بکمر خستمالی
خود را بیند کنده و در جستجوی سایه درختی رفت -
زبان نرم و ملایم که سخنان را می شکند -
چقدر ملایمت و دوستی در حال با قوت تراند تا ندی و زور
و بخلور -

و بھور زیاد قلب جواب یہ پہلای تمہاری تندی ہمیشہ
 تجربہ شدہ است کہ مردمانی کہ بلایت با سایرین رفتار می کنند
 سایرین از ایشان خوشتر و خودشان ہم ہتر می گذرانند
 بشیرین زبانی و لطف و خوشی توانی کہ پسلی مونی کشی
 جند و صدف خوردنی — (۴۰)

جندی رحمت میکشید کہ صدف بستہ را باز نمودہ بخورد
 ہر چند اورا نوک میسند و باز نمیشد جند دیگری نزدیک وی
 آمدہ گفت رفیق این چیزی نیست کہ بتوان بزور کرد لیکن باید
 از روی تدبیر اورا بشکت صدف را بستہ در ہوا بگذارد
 کہ ممکن است و از آنجا اورا در روی تختہ پنگلی سر ازیر نما
 تا بشکت خورده بشکند جند نصیحت و تدبیر فقیس را پذیرفتہ
 با صدف در ہوا پرید و از مسافت زیاد وی اورا سر ازیر

نمود آن نصیحت دهنده خان چون نزدیک ایستاده
بود بعضی افتادن او را بر بوده و طعمه خود نمود —

احتیاط کن از نصیحت کنندگان که فقط نفع خود را میخواهند
مانا بد برگزگوش بهر نصیحت و تدبیر اشخاصی که بسبب
گمراهی مایشوند —

نصیحت بعد خوب نصیحتی بود ولی تنها نفع خودش در او بود
چون واعظان غیر متکا که مردم را امر ترک دنیا و اعمال پنهان
می کنند و خود مرکب اهل بد و جمع مال دنیا میشوند
ترک دنیا بدم آموزند

خوبترن بیم و فقه اندوزند

(۴۱) زن پیرو خد متکابرش

خانمی چندین خد متکار داشت که بر خاسته مشغول کار

میشد

چشمه صبح زود ، اسط صدا کردن خروپس خه مکار را
 چون بر خاستن از خواب شیرین صبح زود د شوار سینود
 متحد شده خروپس را گشته چنین کان سینودند که وقتی
 خروپس صد اکنه آنها دیگر بیدار نخواهند شد خانم
 خیلی عکین برای کشتن خروس شده چون خیال آنها مفت
 شد چنین حکم نمود که مجبورند در وسط شب برخیزند
 احتیاط کن از بیدار نیستی -

اغلب چنین پدیده شده است از عکینی فعلی کسی که میخواهد
 بدیر خلاص شود در عکینی فرحت زیاد تر از او خواهد افتاد -
 آری هم باش از اختیار کردن ولی آرا تر باش در تغییر
 دادن بهتر است که کم کنیم بشم آتا کو سفند را -
 آنچه را که خداوند مقرر کرده است تغییر او با نیست -

جهان آفرین گشایش داد که گروهی بیند که داند گشود

(۲۲) شیر و خرپس و نه باده —

شیر و خرپس بختی جنگ میکردند در سپهر آهوی مرد فاکه در
جنگ یافته بودند جنگ بطوری سخت شد که ایشان یکدیگر را



چنان زخمی و خونی کرده بودند که محسوس شدند هر کدام طرفی
افتادند که قابل حرکت نبودند و بای اشتقاق افتاد که از
این راه عبور نموده آن وضع را مشاهده نمود خیلی پیشتر می

نزدیک

نزدیک آمده و در میان ایشان ایستاده خارتی را که آنها
برایش تمناع و خودشان را از غمی نموده بودند بدر برد آن دو
جکجو که دزد را مشاهده نمودند و قابل حرکت کردن و گرفتن او
نبودند چنین زبان آوردند پسین فایده و نتیجه جنگها مان را که
رؤبا و بد ذات آخر الامر او را برده ما هم خودمان را محروم
از خوردن او نمودیم و هم از قوت پس گرفتن آنرا از رؤبا و همه
گرفتن همه کشدن و محروم گردیدن است —

چند این افسانه مشابه حال مردم است که از شدت حرص و
بآن دارند که هر چیزی را خودشان مالک بشوند و قنای هیچ چیز را
مالک نشد بلکه قسمت خودشان نیز از دستشان بدر خواهد رفت —
بخت و دولت بکار دانی جز بآساید آسانی نیست
کیا که رخت مرده درخت ابله اندر خسته ایه با تو گنج

(۲۲) کلاغ و کوزه آب —

کلاغی از شدت تشنگی نزد یک بھلاکت رسیده و بر سمت در جستجوی آب پرواز می نمود تا از دور کوزه را دید و بہت آو پرواز نمود چون پیش کوزه آمد در او نگاه کرد قدری آب در تشنگی دید بطوری کہ نمیتوانست بخورد قدری فکر نموده چنان صلاح دید کہ کوزه را پس از بر نمودن آب ببرد و چون ریخت کمی ممکن است بیاشاید لیکن این تدبیر بکافرت رفت زیرا کوزه سنگین بود و او قادر بر حرکت دادنش نبود تا بالاخره کمی از سنگریزه نزدیک کوزه بود آنہا را برداشتہ دانه در کوزه افکند و باین تدبیر کم کم آب بالا آمدہ تا او خورد۔ وقتی قوت درین کرد ہوشش شخص را کامیاب میکند چندان کار با کرده میشود بواسطہ ہوشش ذکاوت در موقعی کہ از قوت جا

شویم ولی دشواری است که تقدیر نامدیده برای داشته
باشد چه هرگاه تقدیر آنی برخلاف تدبیر و عمل باشد او
نیز چون قوت بی اثر خواهد بود



گفتند که حکیم روشن بای بر نیاید درست تدبیری
گاه باشد که کودک نادان
بغلط بردن زند تیری
(۳۴) جوجه تنگی و مار را —

جوتینی سنبلی برای خودیخواست از ما رهاستد عانمود
 اورا اذن دخول بلائے خودشان دهند ایشان قبول در خواستش
 نموده اود اخل شده و با ایشان بر سر برود چون قدری
 گذشت آنها از تنهای اود عاجز شدند از اود درخواست
 بیرون رفتن نمودند اود جواب داد که این مکان را کسی
 دل میکند که میخواهد من را ضمیمه چنانکه هستم اگر شاربخی
 نیستید تشریف ببرید —

اشخاصی که بزودی فرستید میکنند زود در فرستید را
 با چیزهای دیگر کم میکنند —

احتمالاً کن در پیکه کردن فرستید که رفیق به مال جان قورا
 خواهد بود بهتر است اینکه تنها باشی تا رفیق بد داشته باشی —
 تا توانی بگیر از یار بد یار بد بد تر بود از ما را بد

مار بد تنها سی بر جان زند یار بد بر جان در ایمان زند
(۴۵) گرگ و روباه —

گرگی اخذ نموده او را فی در غاری پنهان نموده و خود نیز آنجا
بود و روباه چون خبر از این قصه شده بیدار می رفت و
هر چند تعلق نمود چسبیدی باوند او را از غار بیرون کرد
چون روباه از غار بیرون آمده نزد چوپان رفته و او را
مطلع از این قصه نمود که گرگ در آن غار است چوپان سلمه



بواسطه صدای شیری که نزدیک بایشان میشد آمدن
 این حیوان اطلاع داده بودند و میگریه و بواسطه صدای
 خروس چون خروس شغول صدا کرد و شیر از ترس و
 بگریز نهاد و غریب بجان کرد که شیر از ترس او گریخته است بنا
 بر این بوضع غنم و در شجاعانه بجلدی که ممکن بود عقبی
 برای گرفتن و دید آفت در دور شد که صدای خروس شنیده
 نمیشد چون شیر این وضع را مشاهده نمود خندیده و برگشت



اور اگر فت و چنانکه مشغول تیکه تیکه نمودن او بود آنخوان
 احق میگفت افسوس که چقدر دیوانه ام من با وجود اینکه میدانم
 که او بر من غالب است بیهودگی و حق شکنی و شجاع شدن
 خودم را بدست دشمن انداختم —

غرور بیجا خطبه با جاد دارد —

خیلی از مردمان دیده میشود که در مجلس لاف زیادی از علوم
 و صنایع زده چون محفل تجربه میرسد هیچ نمیدانند و چون
 این فرخودشان شنید میدانند

ای شغال بی جمال بی بره.

بیج بر خود غن طایوسی مسخر

مورچه و مکپس — (۴۷)

اتفاق صحبت افتاد بین مورچه و مکپس که آیا که ام کیت عمر

خود را

خود را بخوشی و عشرت صرف میکنند کس گفت کی از خواب بیدار
 من آنکه روی هر غذائی نشسته و میخورم و هر وقت کسی بیدار بزدی
 میپرسم ولی شما اگر ب طرف هم نشسته ضایع بودید چون کسی بیدار
 شما را خواهد گشت چون قابل زود در قرن نیستید -

تا نیا اینک من اذن دارم که در اطباقهای خوب و لطیف رفته
 در دوشک و لحافهای خوب دراز بکشم -

تا نیا اینک بتدری یاد دادم که در صورت پادشاه یا گوش
 بنشینم ولی اگر شما در همین حالات بروید گشته خواهید شد
 و من همیشه غذا می خورم و چون شما جان از برای تحصیل غذا
 نمیکنیم آیا بهتر از این زندگی ممکن است کسی بکند -

موجه جواب داد که شما قبول خودتان زحمت برای تحصیل غذا
 نمیکنید چون زیستان می آید شما از شدت گر پشکی بمرما

بجست شد بمیرید ولی من در لایه گرم خود و غذای خوب بپاش
 تهیه دیده ام با آنچه بایم تفرات میکنیم -
 نانی که بزحمت تحصیل شده است شیرین است میان مردمان
 دوطایفه اندماعی و تنبل -

آنانائی که مثل مورچه زحمت کش و کارکنند همیشه خوشی ایام
 خود را صرف میکنند ولی آنانائی که چون کشتل اند بعضی
 اوقات خوش بعضی بد میگذرانند اگرچه اغلب تنبلها بد
 شده است که روزگار خود را بختی بدی بسر میبرند
 تا توانی بخیل را در کار کن راه بختی را بخود هموار کن

(۴۸) زنجیره و مورچه

چون فصل زمستان آید و باد دما شروع بوزیدن ببارند
 شروع بباریدن نموده زنجیره از نادانی که تمام عمر تابستانها
 در سرانیدن
 زنجیره
 بر وزن مورچه
 جانور است کوچک
 شبیه مورچه
 آواز طولانی کند
 در جان مرار بار
 زنجیره را میگویند بعضی گویند

در سرآیدن صرف نموده بود و هیچ در فکر تهیه رنستان نبود
از بی خدائی افشوده و صورت حال را پیش موبر برد و شروع
بخلق نمودن کرده غلّه بسنوان قرض از او خواسته تا موقع
در روی حسرت تمام را داده بداند و نماید مورچه قبول
عرض را ننموده و گفت آيا شنيدى كه نمورچه چقدر قرض نميده



زيرا اگر قرض بدهد خودش هم مثل ما ميرين محتاج خواهد شد تو
در موقع تابستان آيا نمورچه را اين ايام بودى كه غلّه براى خود
جمع نمودى او گفت آن زمان گرم و خاغل از حال هميشه

مشغول سرائیدن و عیش بودم نور جواب داده
گفت در کارت بنیم هیچ نقص وقت گراما خوانده و حالا برقص
تنبه آینه را بکشید —

شخص باید همیشه در موقع فرصت و دارندگی تنبیه خود را
و چون بخیزد غافل از آینه نشود که در زحمت خواهد افتاد
در باب کنون گفت هست بست
کاین نیست ملک برود دست بست

(۹۴) ز اربع و قو —

گفته از خانه دارد که با در فرود کند می آید و بر آید و گفته
میخوردند صاحبش مجبور شده که توری بین خانه را
گرفته تارخ شوند همه روز چندی از ایشان میگرفت اتفاقاً
روزی در میان آنها قوی در دام افتاد و گرفتار شد قو
اتماس

اتماس یادی برای رمائی نموده وثابت کرد آید نش
 در این مزرعه برای خوردن گندم نبوده اشتاقاً جز شده
 و گرفتار شده است از اربع جواب داده که تمام این حج فهای
 تو راست است ولی چون بار فهای بد گرفتار شده باید
 همان تنبیه ایشان را بر تو هجر کنم —
 رفهای بد خطرناک اند —

تنباه بودن بهتر است تا مصاحبت کردن باریفین بد بزیرا که
 موقی با وجود بی تقصیری شما همان تنبیه و جزای ایشان گرفتار
 و در زحمت و شقت افتاده بآتش ایشان نیند شما میوزید —
 باریفین بد اگر باشی شقی هم در آن شرش تو که باشی بر
 (۵۰) گریه و خروپس —

گریه میل داشت که خروپس آتش بخورد بنا بر این خروپس را

بدام آورده گفت که از وجود تو حسر خوردن و کثیف کردن
 حیاط کار دیگری بر نمی آید بهتر است که کشته شوی تا صاحب از
 دست خلاص شود و درو پس جواب داد که من کار خوبی میکنم
 که هر روز صبح مردم را از خواب بیدار سینمایم تا مشغول کار



خود شوند که به گفت ای بد ذات سر همین مطلب است که من
 با تو دشمنی دارم چون حتی کشیده مردم را از خواب بیدار
 بیدار نموده از دست تو خواب ندارند حقیقت ثابت کرد

که لایق

که لایق زندگی نیستی کمی که بدی میخواید بحد بیسج عذری بخش
غیر و خیلی از مردم هستند که چون گزبه خط خیال اذیت از
و بیسج عذری را نمیبپذیرند —

تا توانی غلم را پی پیش کن اندرین مطلب بی اندیش کن
(۵۱) دهقان و مار —

دهقانی چنانکه روز رستانی در کشت زار شغول گردش
بود ماری را روی برف ملاحظه نمود که از شدت سرما بجهد
و بجوش شده دهقان را بر روی رحم آمد و در خانه اش برد
پیش آتش گذارد تا گرم شود و مار چون گرم شده بیجان
سر را بلند نموده و بسمت احوال و خیال دهقان پریده
اذیت میخواست بگذرد و دهقان از بسینه و ن صدای
فریاد بجهد نایش را شنیده و آمد که ببیند چه واقع شده است

چون این را مشاهده نمود با خال خشم چنین گفت ز بوضی
 من بدی نمود و زندگی بر تو حرام است و جز خدا این سزاواری
 دیگری نداری و تسبیح زین را کشیده چندین تنجه اش نمود.
 نمک ناشناس را خشن گشتن است --

بوض اینکه خوبی در تقاضای اشخاص رحم شد و بنامند چون مار
 قصد جان آدمی را میکنند --

همیشه دشمن بدخواه را ناممکن است باید دلیل کرد و حرم



گفت و جان کنن با جز سال برنگ نشاس بر این حالت

ابتدا چون قابلی از جان نبی عاقبت در قصد آن جان بی

این نصیحت مانده از آن پیرو

کایغسین اشخاص سرافکنده و پنه

(۵۲) شیر و گا و گوهی —

در زمان قدیم وقتی گا و گوهیها اغلب بزرگسیرشان

می آمد بخوردند شیر یکی از ایشان بر خورده و وی را دعوت

نمود که با هم رفته و بزرگسیر آورده بخورند او گفت من

بزره را میگیرم و میل دارم که شمارا در خوردنش شریک نمایم

گا و گوهی قبول دعوتش را نموده و چون نزدیک منزل شیر

شدند گا و گوهی طرفنا و طاده ها و سیخهار را دید که حاضر است

او برگشته و گریخت شیر صد ازده گفت کجا باین تعبیل شریف

میرید او جواب داده که وقتبدر رفتن است زیرا این تنبأ
چنان مینماید که شما میخواهید نذر اعوض بر ویل منبر باد-
احتیاطا کن از اشخاصی که باطننا باشدند-

این کار کو بی در دمی افتاده بود ولی زود بواسطه شش
خلاصی یافت ما نیز میتوانیم اگر چنین برایمان اتفاق بنفید
بزودی خلاص شویم ولی اگر زود مفت نشویم بختی گرفتار
شده اذیت شویم

حق این گفته است ثان ای دادو شنوار ضعیف بخیمد گو

(۵۲) پسر چوپان

پسر چوپانی که سفند بایش ادم خلی برد میچرانید و در بارها
دور و غی کتر از میگفت گرگ گرگ باین وضع جذب و فتنه
چوپان بتجیل دیده که گرگ را بجشد چون دید که دروغ میگفت

اورا سرزنش نموده رفت پس از این مقدمه واقعا گرگ
آمد و او هر چند سیر یا دهنده گرگ گرگ بچکس اعتنا نمود
دروغ میبنداشتند و کوفتندش را اگرک خورد —
در دنگو حرف را بشنیدم باور نمی شود —

هیچ چیزی که باید تر از دروغ خلق نشده است که سبب خسته
و زحمت عید شده هم در دنیا هم در آخرت در دنگو یا
بد حال اند

راستی را پیشه خود کن ایام تا شوی در هر دو عالم بخنام
(۵۲) مرد می سپرد پسرانش —

مرد می سپرد داشت که همیشه با هم جنگ و دعوا می نمود
از جنگیدن ایشان با هم پدرشان بنگت آمده و خواست
که باین ایشان را صلح دهد و پسرانش را خواسته گفت
که دوشه

که دپسته از چوبهار بسته و هر کدام از ایشان شکستند
چون چوبهار اگر فیه بچیک نتوانستند که بشکند پدرشان
گفت که دپسته را باز ننوده و دانه دانه چوبهار را بشکستند



هر یک از ایشان بآسانی شکستند بعد پدر بایشان فرمود
که دپسته اتحاد و دوستی است چون با هم باشیم هیچکس
شمار نمیتواند بکند یعنی ظلم کند ولی چون بکند
باشید مردم بآسانی شمار را شکسته و مهندم خواهند نمود

پس می‌کنید که رشته دوستی را با هم پیوندی تا هیچکس را
 قوت اذیت کردن شما نباشد جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 فرموده است به الله مع الجماعة —

در برکاری اتحاد بهترین ثمرت برای دوست است چو آب
 کسی نتواند بکند ولی دانه دانه بآبانی شکسته شود
 آنچه بیکه است نشاید بر بود
 چون دوست دوست بایند زود
 (۵۵) کلاغ و روباه —

کلاغی قطعه میریزی در دهن داشت و در شاخه درختی نشسته بود
 روباهی از دور چون این را مشاهده نمود نزدیک وی آمده
 و شروع بمسئلق و چا پوسی نموده بختی که کلاغ از تعریفهای
 او میترسیده خواست تا قارقار نماید پسیر از دهن

اَو اَفاده رُو باه پذیرا برداشته خدان در قضا ان برحق

کلاغ به در رفت —

تعلق به این ضرر زیاد برش مترتبات —

بسیچ وقت شخص نباید بنده تعلق و پذیرائی بی نهایت و بیمنت

کسی شده تا ضربه به بند



تا که ابله یافت گردد در جهان

مفلان باشند جمله در امان

(۵۶) بازو زارع —

بازنی متعاقب بود کبوتری را در روی غره گندم که ناگاه
در توری که برای کلاغها گذاشته بودند محبوس شد زارع که
از دور مشاهده نمود چون دید که بازگر فآر شده است و
در توری پر بسته آمده او را گرفت و چون او را میرد که بشد
باز التماس نماید نمود برای خلاص و ثابت کرد که برای
گندم خوردن نیامده بود بلکه عتب کبوتر آمده بود و هیچ خیال
و قوت غرضه نداشت که گرفتار شود زارع باو گفت که آیا کبوتر
فقیر ادیتی جو کرده بود که قصد هلاکش را کرده بودی بواسطه
غلطی کبوتر آتی فرصت نداده مرشش را برید هر رفتاری که
بنا برین سبکی خودت نیز کرده میثوی اگر رفتاری بد کسی
بکنیم خودمان نیز گرفتار بد کرده میثویم اگر خوب خوب

کرده

کرده می‌شویم پس تا ممکن است رفتار خوب باید کرد که بخودمان
نیز رفتار خوب کرده شود

آنچه بر دیگر رو داداری ز کین

بم بخود باید بداری بر پیشین



(۵۷) بازو طبل —

یعلی تنها نشسته بود بر شانه درخت و مشغول بخواندن بود
بطوری که اذاعتکاس صوتی ظاهر کرده بود در جنگل از صدای

خوش

خوش خود باز شکاری کرپنه و قنطرطه بود که پیش بل آمده
 نور گرفت بل گفت که این مال بر حتمی است که تو مرا گرفته
 زیرا که من یک تیکه بیشتر نیشوم و شما از من سیر نخواهید
 مرا رمانی ده تا رفته و طعمه های خوب برای تو بیا و گرم بازی
 گفت چون من کسی که از صبح تا حال در جستجوی طعمه بوده ام
 و حال تو در چشم افتاد و بمن میگوئی مرا رمانی ده بروم بیا
 اینکه مرغهای بزرگ را گول میندازی برایم بیاوری انصاف
 بده آیا دیوانگی من ثابت بشود یا نه اگر ترارمانی دهسم —

یکی گفت بهتر از پنج نیاست —

اغلب مردم بامید اینکه چینه های عذیبه گیرشان بیاید
 یک چیز نفدرار ماننی داده اند و بعد همان یک خیریم
 گیرشان نیامده است —

یکت مرا

کیت مرا امروزه ای نیک و پنج منه دارا بتو بخشم برو

(۵۸) سگ و سایه —

یکی عبور میکرد از دیم جوی بزرگی با یک تیکه بزرگ گوشت در
دشش او سایه خودش را در آب دیده و گمان کرد که سگ



دیگری است در جوی آب با گوشت از حص گوشت خود را
بیک سمت انداخته و در آب جست تا آن گوشت را بگیرد
چون فهمید که سایه خودش را در آب یافته که گوشت خود را

گم کرده است

گم کرده است —

سایه را نگرفتند ماده را گم کنی —

این حکایت بفضله اشخاص حریص است که بسایه مجازی کول
خورده و گوشت حقیقی را گم میکنند

چون بظاہر اعتمادی کرد از حقایق نه توره پیوده

(۵۹) خرپس و زنبور ما —

خرپس هنگام عبور کند ریش بجائی افتاد که زنبورهای زیادی
نگاه داشته بودند برای عمل چون خرپس آنها را دید از
بذاتی خواست تا کند و نای عمل را خراب کند و عملشان را
بدزد و زنبور ما چون مطلع شد نای جمعی جمع شده و بر سر دوری
خرپس افتادند چون خرپس از ت آنهارا مشاهده نمود
متعجب شد که این حیوانات کوچک او را چنین زخمی نموده

از زیادی

از زیادی زخمها و از بیت نامکن بود بزودی را و فسرارش
گرفته از آنجا بدر رفت —



زخمهای کوچک و دشمنان کوچک را نباید خیر شمرد —
اغلب زخمت کوچک و زخمهای کوچک باعث صدمه و
مرگ میشوند و نه دشمنان کوچک را که از آنها باید بیشتر
دور بزرگان حسترازنمود

پشه چو پشه بزند پیل را با همه تندی و صلابت که او است

نورچکان راجه بود اتفاق شیرزیان را بدراند پست

(۶۰) مسافرن و خرس —

دومد که باهم مسافرت می نمودند چنان واقع شد که از جنگلی عبور
کنند و هر دو متبرار دادند که هرگاه اتفاق خطری بیفتد ببرد
باهم باشند نه آنکه از کمک همدگر غفلت نمایند و در دخل شدن
جنگل بعد از قدری راه خرس را مشا به نمودند یکی از آن دو
که ز رنگ تر بود درختی را گرفته بالا رفت و دوتایی چون راه فراری
توانست فکر کند بروی زمین افتاده و خود چرخش نایاند که مرده است
خرس چون پیش آمد بالای سر او افتاد و قدری بومود و گان کرد
مرده است رفت بدون اینکه ادیتی با او برساند بعد از رفتن خرس
آن یکی از درخت پائین آمده و از او پرسید که خرس شما چه خبر گفت
چون من مشا به کردم او دهنش را دم گوشش نهاد که آمده و گویا حرفی

زید او گفت خرس بن نصیحت کرد که از رفتن آنی که در موقع خطر خود
در برده و قطعاتی خود را می خواهند و دیگری در خطری اندازند
برپایند و با ایشان معاشرت و آمیزش نکنم —
قطعا بوجه عستما و کن —

چون بوجه دروغ رنیت خود اعتماد نمودی خود را در خطر
خواهی انداخت زیرا رفتار اغلب بوجه خود وفا نمیند
یا وفا خود نبود در عالم

یا مگر کس در این زمانه نکرد

چون این کتاب منطاب منی بانیس الادب را که مجمع فصاحت
و محتوی بر حکایات پسندیده نزد اولی الالباب است و مطلوب
و مرغوب اهل مدار پس جدید و واقع شده است و شوق و توفیق
بر تحسین آنها بوده و تالیف آن را خباب حلا کتاب اجل اگر نعم

میرزا عبد الحمید خان مستین السلطنه دام اقباله العالی از یاسی
بنفاری ترجمه و تالیف کرده و این اوقات طالب داشته

له اباذن و اجازة جناب معظم البیعت رسید
تحریر انی غرة ذی الحجة المحرم سنة ۱۳۱۶

(اعلان)

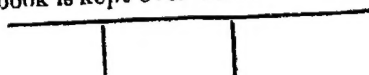
أحدی قی طبع این کتاب را اندارد
در کارخانه آقا میرزا حسن انعام یافت



११८

१९१५०४१२

This book is due on the date
last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the
book is kept over time.



٨٩١٥٢٢٢

٢١٤

٢١٥٠

انيس الارباب والاطفال

Date	No.	Date